

درس‌هایی از نهج البلاغه (خطبه ۲۷)



آیت الله العظمی

منتظری

خطبه جهاد

بسم الله الرحمن الرحيم

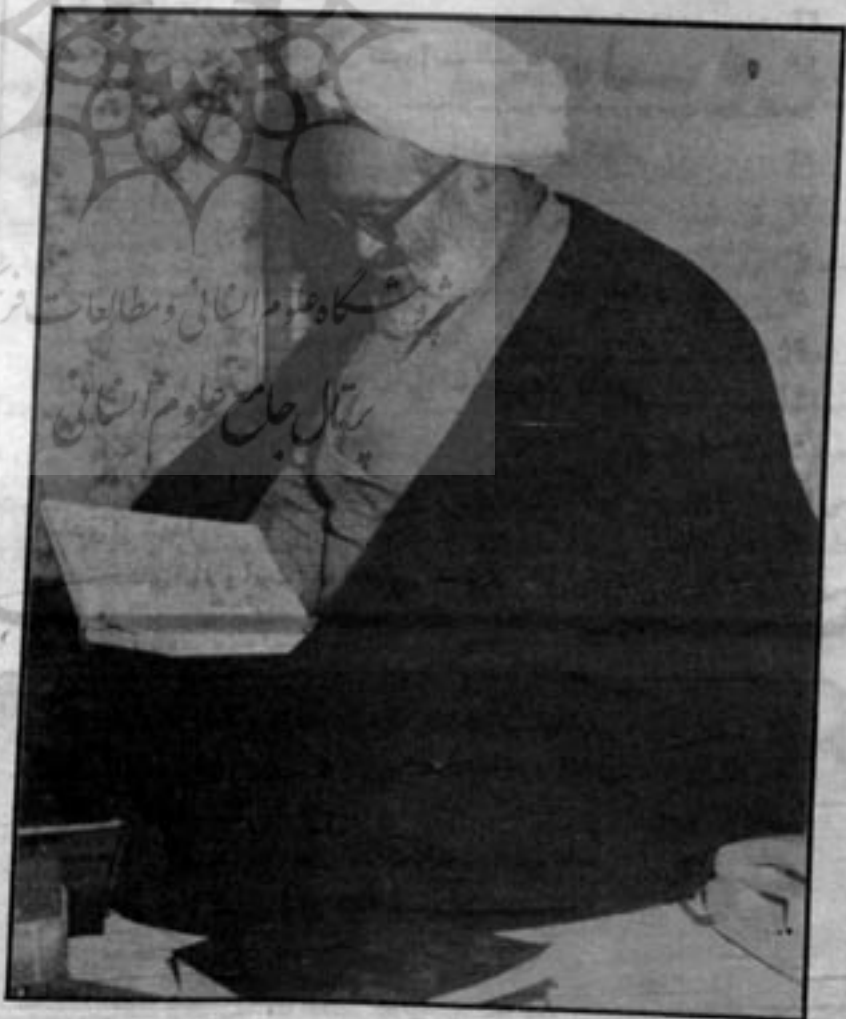
"فيا عجباً عجباً والله يميت القلب و"
"يجلب الهم اجتماع هؤلاء القوم"
"على باطلهم و تفرقتكم عن حقكم".

گویا حضرت تعجب را صدا می‌زند. ای شگفتا! (یعنی جای تعجب و شگفتی است) بخدا قسم دل را می‌میراند و غم و اندوه برای انسان می‌آورد اینکه این قوم (بازان معاویه) گرچه بر باطلند، با هم متحدند و شما با اینکه امام حقی دارید، فرمان امام حقتان را نمی‌برید و از حقتان متفرقید. اتحاد سبب پیروزی است، خواه آنانکه متحد شده‌اند اهل باطل باشند یا اهل حق لذا حضرت امیر (ع) تأسف می‌خورد که چرا اصحابش متفرقند و هما هنگ نیستند با اینکه امام به حقی دارند.

"فقبها لكم وترحاً احین صرتم غرضاً یرمی"

— زشت باد (رویتان) وای کاش همسواره در حال غم و غصه باشید، همگامی که این چنین آماج و هدف تیر دشمنان قرار گرفتید.

"ترج" در مقابل "فرح" به معنای غم و اندوه است.



غرض= نشانه و هدف

"بغار علیکم ولا تغیرون ولا تغزبون ولا تغزبون"
- هر شما بپوش می آورند و شما تکلیف نمی خورید . مورد حمل واقع می شوید - و در جایی که باید دفاع از خود کنید و بر آنها هجوم آورید- به دفاع نمی پردازید!
"و یعی الله و ترضون"
- خدا معصیت می شود و شما راضی هستید ، و چه معصیتی بالاتر از این که بر شهرهای شما هجوم بیاورند ، مردان مسلمان را شهید کنند ، اموال مسلمین را غارت نمایند ، هتک حرمت زنهای مسلمان کنند و خدا - اینگونه - مورد عصیان واقع شود و این ارتش مهاجم آنقدر نافرمانی و تجاوز کند و شما راضی باشید؟! این سکوت شما علامت رضا است . اگر به راستی راضی نبودید در مقابل دشمن حرکتی و جنبشی داشتید .

عذر فرار از جهاد

"فاذا امرتکم بالسیر الیهیم فی ایام الصیف (الحرب) قلتکم هذه حمارة القیظ"
"امهلنا یسیخ عنا الحر!"

- هنگامی که به شما دستور می دهم ، به طرف دشمن راه بیافتید - و با آنان جهاد کنید- می گوئید: اکنون بحران گرما و شدت تابستان است! ما را مهلتی ده تا گرمی هوا بشکند! اینچنین بهانه می آورید!

حمارة = شدت

قیظ = تابستان

امهلنا = به ما مهلت ده

یسیخ عنا الحر = سورت و شدت گرما شکسته شود (یسیخ ، بصورت مجهول یا معلوم چون هم لازم و هم متعدی استعمال شده است) .

"و اذا امرتکم بالسیر الیهیم فی الشتاء"

قیما عتبا! صبا - والله - بیعت القلب
وتخبط الهمم اجتناع هؤلاء القوم علی باطلهم ، وتفرقتم عن حاکمکم! ففتحا لکم وترحبا ، حین جرتکم قرصا برمی یغز علیکم ولا تغزبون ، وتغزبون ولا تغزبون ، وتغزب الله وتغزبون! فاذا امرتکم بالسیر الیهیم فی ایام الحر قلتکم هذه حمارة القیظ ، امهلنا یسیخ عنا الحر ، فاذا امرتکم بالسیر الیهیم فی الشتاء قلتکم : هذه صبارة القرم ، امهلنا یسیخ عنا التربة ، کل من هذا فراراً من الحر والقر ، فاذا کنتم من الحر والقر تغزبون ، فانتقم والله من السیف القرم!
با اشتکة الرجال ولا رجاء الخدم الاطلاق ، وتغزبون زینت البحال ، لو دوت انی لم ارضکم ولم اترفکم ترفقة - والله - حررت نعلما ، وانقضت شتما فانتقمکم الله! لقد تلاتکم قلنی قیحا ، وشحنتکم سنبری قیحا ، وشحنتمونی نعب الشهم انقاسا ، وانقضتکم عن رأیی بالعیبان والجدلان ، حتی لقد قلت فریض : ان ابن اری طالب رجل شجاع ، ولكن لا یملک له بالحرب ط ایوم! وعل احد ینهم اشد لها برما ، واندم فیها نغما ینی! لقد نهضت فیها ونا تلقت العیرین ، وعلنا قد فرقت عمل السیق! ولكن لا رأی لمن لا یطاع!

"قلتکم: هذه صبارة القرم! امهلنا یسیخ عنا الحر!"

- هنگامی که شما را امر می کنم که در زمستان به سوی دشمن و برای جهاد با آنان روانه شوید در جواب می گوئید: اکنون شدت سرما است ، بگذار سرما از ما جدا شود!
صبارة = بهمان معنای حماره است ، یعنی شدت ، ولی حماره را در شدت گرما می گویند و صباره را برای شدت سرما .

قر = "قر" تبرد" هر دو به معنای سرما است . سپس حضرت می فرماید:

"کل هذا فراراً من الحر والقر"

- تمام این بهانهها برای فرار از سرما و گرما است ، بعد می فرمایند نه اینکه خود سرما و گرما عذر و بهانه ای باشد بلکه چون مرد جنگ نبودند این بهانه هارا می آوردند زیرا اگر کسی از سرما و گرما فرار کند ، چنانچه حاضر نیست در برابر شمشیر مقاومت نماید ، می گویند ملانصرالدین طنباسی داشت ، شخصی از او خواست برای کاری طنباسی را به او بدهد ، ملانصرالدین پاسخ داد: روی این

طناب کجند آفتاب کرده ایم تا خشک شود! گفت: کسی کجند را روی طناب خشک نمی کند! ملا گفت: این بهانه است ، عرضم این است که طناب را ندهم ، این بهانه را می آورم .

"فاذا کنتم من الحر والقر تغزبون"

"فانتقم والله من السیف أفر"

- پس اگر شما از گرما و سرما فراری کنید ، بخدا قسم از شمشیر بیشتر فرار می کنید . اگر انسان ایمان و استقامت داشته باشد ، سرما و گرما برایش مطرح نیست بلکه در برابر خمیازه و توپ و گلوله ایستادگی می کند .

آری ، انسانی که صورت انسان دارد ولی حصیت و غیرت و شجاعت - که ملازم یا انسانیت است - ندارد ، چنین شخصی را نمی توان انسان نامید . کسی که می بینند اینچنین دشمن به کشور اسلامی بپوش برده است و حتی زنهای مسلمان را هم هتک حرمت کرده است ، اگر انسان باشد ، باید غیرت انسانی پیدا کرده و از آبرو و حیثیت کشور و هموطنانش دفاع نماید .

علت فرار

در اینجا است که می بینیم حضرت با نازاحتی و ناخر خطاب به آنان می کند:

" يا اشرار الرجال ولارجال "

— ای شبیه مردان (مترسکها) و نامردان .
بهنگام سخنرانی حضرت امیر (ع) مسجد همواره پر از جمعیت می شد ولی هنگام کارزار همه از زیر بار دورفته ، فرار می کردند . آنان را نمی توان مرد نامید زیرا مردانگی مرد به غیرت و شجاعت و فداکاری است .

" حلوم الاطفال و عقول ربات الحجال " .
عقلتان مثل عقل بچه ها و زندهای تازه به حمله رفتنای است که سرد و گرم دنیا را نجشید هاند .

" حلم " در اینجا ممکن است به همان معنای اصطلاحی (بردباری) باشد و ممکن است به معنای عقل باشد . یعنی حضرت می خواهد بفرماید : صبر و بردباری شما — در برابر مشکلات و سختیها — آنقدر کم و اندک است که همانند صبر بچه های کوچک می باشد که تحمل چیزی را ندارند . و اگر به معنای "عقل" بگیریم ، حضرت آنان را تشبیه به کودکان از نظر کمی عقل و خرد می کند ، زیرا کودکان تدبیر و مال اندیشی ندارند ، پشت پرده را حساب نمی کنند ، عاقبت را نمی بینند اگر امروز دشمن به کشور حمله کرد ، فردا به شهر ما هم می رسد ، اموال ما را هم غارت می کند ، حیثیت اسلام و مسلمین در معرض خطر قرار می گیرد ، استقلال کشور در معرض خطر واقع می شود ، اینچنین افکاری که در رابطه با عاقبت کار است ، در بچه ها و زندهای تازه عروسی که هنوز سرد و گرم روزگار را نجشید هاند ، وجود ندارد .

حجال = جمع حجلة

ربات = جمع ربة . رب صفت مشبهه است و بمعنای " صاحب و مالک " است . " رب العالمین " یعنی خدائی که صاحب و مربی عوالم است . ربة مؤنث رب . و ربات — الحجال یعنی زندهای نوعروسی که تازه از

خانه پدر آمد هاند و هنوز سختیهای روزگار را ندیده اند ، و اینچنین زندهای آنطور مال — اندیشی نمی توانند داشته باشند . البته ناگفته نماند که زندهای آن زمان بیشتر در همان نه سالگی یا ده سالگی به حمله رفته ، ازدواج می کردند و مانند حالا که دخترها دانشگاه رفته تاریخ خوانده و مواجه با حوادث روزگار شده باشند نبودند .

آرزو و رنج امام (ع)

" گوید (۱) انی لم ارکم ولم اعرفکم
" معرفت واللہ چرتند ما و اعفت
" سدا "

تمرین کرده که با عشق و علاقه ، به نبرد با دشمن می شتابند ، همانگونه که آلان در جبهه ها شاهد جوانانی هستیم که با چه شور و شوقی منتظر حمله برای جهاد با دشمنان اسلام هستند . این مردمی که در زمان حضرت امیر (ع) در شهر کوفه بودند ، بیشتر از همان ارتشهای سابق بودند که همواره

اگر انسان ایمان و استقامت داشته باشد سرما

و گرما برایش مطرح نیست بلکه در برابر خمپاره و توپ

و گلوله ایستادگی می کند

حقوق از بیت المال می گرفتند ولی کار — بردشان کم بود . ارتش بایستی آنچنان مهیا و آماده باشد که به محض فرمان رهبر و فرمانده قوا ، به سرعت به طرف جبهه بشتابد و با دشمن نبرد کند ، ولی اگر آنچنان ارتشی باشد که حضرت با تأسر بفرماید : من از آنها شناختی دارم که به خدا قسم پشیمانی و حزن و اندوه به دنبال داشته ، معلوم است که چنین ارتشی که تنبل بار آمده ، در کارزار جز ضرر و زیان نتیجه ای نخواهد داشت .

اینجا است که حضرت عصبانی شده ، آنان را نفرین می کند : " قاتلکم الله " خدا بکشد شما را ، یعنی رحمتش را از شما بگیرد و مرگتان را برساند چون هر چه بیشتر بمانید بیشتر گناه مرتکب می شوید .

" لقد ملأتم قلوبی قبحا " — بخدادل مرا پر از " قبح " کردید . قبح : همان چرکهای

جغد حضرت نازاحت و متأسر بود هاند که اینچنین درد دل می کنند : بخداد دوست داشتم که اصلاح شمارا می دیدم و نمی شناختم ، آن شناختی که — به خدا قسم — برای من پشیمانی آورده و حزن و اندوه به دنبال دارد . شهر کوفه مرکز ارتش اسلام بوده است . در زمان عمر ، سعد و قاص که رئیس ارتش عرب بود ، هنگامی که با ایران جنگ کرد و پیروز شد ، ارتشی ترکیب یافته از تمام قبائل عرب زیر پرچمش بود . در آن وقت سعد و قاص به دستور عمر ، این شهر کوفه را بنا کرد که مرکزی برای ارتش اسلام باشد . از این رو ارتشهای سابقه داری در این شهر بودند که سالها حقوق از بیت المال می گرفتند ولی در میدان جنگ وارد نشده بودند ، و طبعاً کسی که حقوق گزافی بگیرد و در مقابل ، کاری نداشته باشد ، تنبل و تن پرور بار می آید ، به عکس ارتشهای جوان

ارتش اطاعت نکرده، نافرمانی کند، مردم چنین خیال می کنند که آن فرمانده، در کار خود وارد نیست لذا حضرت می فرماید: شما با نافرمانی و عصیان فکر مرا از بین برده و سبب خذلان شدید. خذلان معنایش همین است که انسان موفق به کارش نشود و شکست بخورد.

"حتی لقد قلت قریباً، ان ابن ابی طالب" "رجل شجاع ولكن لا علم له بالحرب!" خلاصه اینقدر شما نافرمانی کردید و مرا در رای شکست دادید که فریض گفتند: فرزند ابی طالب مرد شجاع و نیرومندی است ولی آشنائی با جنگ ندارد و نقشه های جنگی را نمی داند!!

"لله ابوهوم" اینجا است که حضرت از خود دفاع می کند، و به جای اینکه فریض را نفرین کند که چنین تهمت بی او زدند می فرماید: خدا به پدر ایشان خوب دهد.

"و حک احد منهم اضلها مناسا و اقدم فیها مقاما منی! لقد نهیت" "قیها و ما بلغت العشرین و ما انما ذا" "قد ذرفت علی السنین" اینان گنجه منی نهیت می زنند - که از

سفید و لاشه های سربازهای مدافع بسدن (گلبولهای سفید) است که پس از نبرد با میکروبها از بین می روند و بصورت چرک از بدن خارج می شوند. این چرکهای سفید را "قیح" می نامند.

"و شحنتم صدری غیظاً" - و بر کردید سینه مرا از غیظ و خشم. من آنقدر خشمناکم که چرا ارتشی داشته باشم که کاربرد ندارد.

"و جر عثمونی نغبه لتهمام (۲) انفاسا" - و این جرعه های غصه و اندوه مرا بتدریج به من دادید. حضرت غصه را تشبیه به آبهای بیدی کرده است که اگر هم انسان مجبور شود آن آبها را بخورد، ناچار بتدریج می خورد.

نغب: جمع نغبه به معنای جرعه (۳) است تهمام: غصه و اندوه انفاسا: نمک دفعه، بلکه با تدریج

آنها می دانم. مراسم: به معنی ممارست، مصدر از باب معاذه است مثل "ضراب"

ها انما ذا: من این ام که می بینید، یعنی بنگرید و ببینید من از ۶ سال گذشته ام، من پیر جنگم و شما می گوئید علی علم به جنگ ندارد!! من بچگانم، من پیر جنگم.

اینکه حضرت می فرماید: من بیست سال نداشتم که وارد میدانهای جنگ شدم، شاید مقصود حضرت در گریبانهائی است که پیامبر اکرم (ص) در مکه با فریض داشتند، و حضرت علی (ع) همواره با پیامبر بوده و مدافع آن حضرت بوده است، و گرنه در جنگ بدر - که اولین جنگهای اسلام است - حضرت

امیر (ع) بیش از ۲۰ سال داشتند. (۴) "ولکن لا رای لمن لا یطاع" این جمله به صورت یک "مثل" در عرب درآمده است، یعنی کسی که مورد اطاعت واقع نمی شود، رای او بی اثر است.

آری، همین گونه هم بود که در تاریخ می بینیم پس از این خطبه آنتین حضرت امیر (ع)، یک مرد دست بچه برادرش را گرفته و عرض کرد: یا علی! من و این بچه برادرم حاضریم تو را باری کنیم!! ما (دو نفر) مثل بنی اسرائیل نیستیم که به موسی - علیه السلام - گفتند: "اذهب انت و

یک مقاتلا انا هیهنا قائمون" - سو و پروردگارت بروید، فلسطین را نجات دهید پس ما میانیم در آنجا زندگی می کنیم!! ما مرد جنگیم! حضرت هم تشکر کرده فرمودند: باشا دو نفر، مشکلی حل نمی شود.

پس از ایراد این خطبه، تنها یک نفر برخاست و عرض کرد: یا علی! من و این بچه برادرم حاضریم تو را باری کنیم!

۱ - لام اگر بر سر فعل بیاید، متضمن قسم می شود. کلمه "لوددت" نیز قسم در تقدیر دارد یعنی بخدا قسم من دوست داشتم...
 ۲ - تهمام مصدری است بر وزن تعمال که "ت" در اینگونه مصادر همیشه مفتوح است مثل تکارو... مگر دو کلمه: یکی "تبان" و دیگری "تلقاء" که هر دو کلمه در قرآن آمده است و "ت" در این دو کلمه مکسور است.
 ۳ - جرعه و جرعه معنی جرعه به یک معنی است.
 ۴ - مرد در "کامل" این خطبه را آورده و به جای کلمه "ذرفت" "نیفت" نقل کرده و هر دو به یک معنی است، یعنی ریاد شدم. بالاتر رفتم (از ۶ سال).

جنگ چیزی نمی دانم - کدامیک از اینها بیش از من جنگ کرده و بیش از من جنگ را ممارست کرده است و در نتیجه فنون آنرا یاد گرفته است؟ من هنوز بیست سال نداشتم که در میدانهای جنگ وارد شدم و هم اکنون بیش از ۶۰ سال از عمرم می گذرد پس من بیش از چهل سال جنگجو بودم و هم بیش از همه با جنگ تماس داشتم و فنون

یعنی با تدریج از شما بیدی می بینم و بسر عصما هم افزوده می شود.

منشا تضعیف رهبری و یابوه سرانعی دشمن

"وأفسدتم علی رأیی بالعصیان والخذلان" - و شما رای و فکر مرا فاسد کردید با نافرمانی و معصیت. هنگامی که فرماندهی طرح جنگ می ریزد و فرمان می دهد، اگر